

همایش علمی-پژوهشی مطالعات علمی علوم انسانی در جهان اسلام

نهاد برگزار کننده همایش: موسسه قانون یار

((با همکاری و حمایت معنوی دانشگاه فرهنگیان، آموزش و پرورش، بنیاد شهید و امور ایثارگران، سازمان ارشاد اسلامی، سازمان شهرداری (استان کرمانشاه) مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (استان تهران) و ...))

سردبیر علمی و مسئول برگزاری همایش: دکتر بهنام اسدی (نماینده مقالات در ۸ پایگاه ملی و بین المللی)

تاریخ برگزاری همایش: ۱۱ اسفند ۱۴۰۱ شماره مقاله: ۱۲/۹۰۱۱ رده بندی کنفرانس: ج ۲۴/۱۹۶

بررسی زندان‌نامه‌های احمد سحنون؛ شاعر مقاومت الجزایر

فاطمه کرباسی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

حبسیه فغان و فریاد انسانی ستم‌دیده است که در مغاره کوه‌ها یا سیاه چال‌های محصور به میله‌های آهنی، دست به گریبان است. الجزائر سال‌های مدیدی مستعمره فرانسه بود و با انقلاب مردم به بهار سیاسی راه یافت. شاعران نیز تحت تأثیر این شرایط همدوش رزمندگان به پاخاستند و برخی نه تنها دست به قلم بردند و پیامدهای حضور استعمارگران را در ابعاد مختلف مورد بازخوانی و تحلیل قرار دادند بلکه برخی وارد عرصه نبرد شدند؛ از جمله این شاعران «احمد سحنون» است. شاعری برجسته که بر اثر مخالفت با حکومت وقت، اسیر بند و زندان گردید و سه سال از عمرش را در پشت میله‌های زندان سپری کرد و مجموعه زندان‌نامه‌های زیبایی را تغنی کرد. روح بلند و سرسخت سحنون به او اجازه نمی‌داد که در برابر رنج و غم دنیا سر خم کند، بلکه با سلاح ایمان و امید همواره بر آرمان‌های خویش پایداری کرده است. لذا مقاله حاضر، با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر دیوان شعری وی به بررسی مضامین حبسیات این شاعر الجزایری پرداخته است. ترسیم دشواری‌های زندان، فراق بستگان و عهدشکنی دوستان، مذمت دنیا و شکایت از جهل مردم و ستایش وطن و پناه بردن به خداوند در لحظات سخت و تاریک زندان و در نهایت نوید به آینده‌ای روشن از جمله مضامینی است که به‌طور قابل ملاحظه‌ای در شعر سحنون مشهود است.

کلید واژگان: احمد سحنون، زندان‌نامه‌ها، ادبیات معاصر، الجزایر، استعمار

بخش اول: کلیات

بند اول: پیشگفتار

حبسیه یا زندان‌نامه را می‌توان موضوع شعری قلمداد کرد که از دیدگاه انواع ادبی از فروع ادب غنایی است. در طبقه‌بندی آن میان انواع شعر، برخی نظیر زرّین‌کوب آن را جزو مرثیه عنوان کرده‌اند: «شاید بتوان اشعاری را که شاعران که گاه در بیان مصائب و آلام خویش فردی یا اجتماعی سروده‌اند به این مرثی ملحق کرد.» (زرّین‌کوب، ۱۳۸۱: ۱۷) برخی دیگر، آن را در شمار شعر نگران و دلهره و شکوی جای داده‌اند (فرشیدور، ۱۳۷۱: ۴۶) و عده‌ای دیگر آن را تحت عنوان حسب حال و شکوی دسته‌بندی کرده‌اند. در مجموع چنین می‌توان اذعان داشت که این نوع شعری، بیان و شرح ناله‌های دردآلود و ابراز احساسات و عواطف فرد زندانی است که به صورت شعر بیان می‌شود. «فریادهای تضرع‌آمیز جان‌های فرهیخته‌ای است که به دلایل مختلف نظامی، سیاسی، اجتماعی و اعتقادی از یار و دیار خود، جدا شده‌اند.» (زینی‌وند و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۰)

همانطور که می‌دانیم «در سال (۱۸۳۰) فرانسویان وارد الجزایر شدند و با سلاح آنجا را قبضه کرده، حکومت تشکیل داده و حکام و افسران خود را به حکومت و فرماندهی آن کشور گماشتند و ۱۳۰ سال با اعمال جنایتکارانه خود در الجزایر تاختند.» (آزرون، ۱۳۶۵: ۱۶) ملت الجزایر در برابر آنچه بر سرشان آمده بود بی‌تفاوت نبودند؛ بلکه با تشکیل گروه‌های مقاومت به مبارزه با استعمار فرانسه پرداختند. فعالیت‌های انقلابی ملت الجزایر در سال (۱۹۵۴) به اوج خود رسید تا اینکه پس از هفت سال و نیم مقاومت مجاهدانه در سال (۱۹۶۲) به انقلاب استقلال الجزایر منتهی شد. «جنگ استقلال الجزایر که از سال (۱۹۵۴) تا (۱۹۶۲) به طول انجامید و قربانیان زیادی بر جای گذاشت، در ادبیات [الجزایر و عرب‌زبانان] بازتاب گسترده‌ای داشته و دارد.» (علوی و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۳۱) احمد سحنون نیز از شاعران مبارزی است که ضمن در صحنه بودن، با سلاح قلم در برابر استعمارگران به پاخاست. سحنون در مسیر آزادی وطن خویش از دست فرانسویان استعمارگر، به مبارزه پرداخت که در نهایت به به زندانی شدن وی در سال (۱۹۵۶) منجر شد. سحنون شرح اسارت و درد دل‌هایش در زندان را در اشعارش منعکس ساخته

است. لذا این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی مضمون‌های زندان‌نامه‌های سحنون که بیانگر احساسات و اندیشه‌های وی در ایام حبس است، پرداخته است.

بند دوم: پیشینه پژوهش

پیرامون حبسیات در ادبیات عربی کتاب، پایان‌نامه‌ها و مقالاتی چند به رشته تحریر در آمده است؛ از جمله می‌توان به کتاب «ذکریات المعتقلین» تألیف محمد الطاهر عزوی، پایان‌نامه «شعر السجون والمعتقلات فی الجزائر» نوشته محمد زغینه اشاره کرد. درباره احمد سحنون نیز در کتاب‌های مذکور به صورت پراکنده و همچون مقاله سمیه ثامنی «تجلیات المقاومة فی الشعر الجزائري المعاصر؛ أشعار أحمد سحنون نموذجاً» سخن رفته است. اما پژوهشی دیده نشده است که به صورت مستقل به بررسی مضامین زندان‌نامه‌های شاعر پرداخته باشد.

بخش دوم: پردازش تحلیلی موضوع

بند اول: سیری در شرح حال و اشعار احمد سحنون

احمد سحنون (۱۹۰۷ - ۲۰۰۳ م) سراینده عرب‌زبان الجزایری در لیشانه از توابع شهر بسکره متولد شد. او مادرش را در همان کودکی از دست داد. سحنون در دوازده سالگی قرآن را نزد پدر حفظ نمود و اصول زبان عربی و شریعت اسلامی را نزد شیخ محمد خیرالدین و شیخ عبدالله بن مبروک فرا گرفت. وی در جوانی به تدریس قرآن پرداخت و سپس مدیر مدرسه آزادی در الجزایر شد و مدتی بعد هم در روزنامه «البشائر» به کار پرداخت. وی همچنین به حزب‌های سیاسی ضد اشغالگران پیوست و در راه آزادی الجزایر فعالیت داشت. سحنون در کنار فعالیت‌های سیاسی، به نویسندگی و شاعری نیز علاقه داشت؛ از جمله آثار وی عبارتند از: «دیوان أحمد سحنون»، مجموعه قصایدی که در مجله «البصائر» به چاپ رسیدند؛ از جمله قصیده «المعری» در دو شماره ۱۳ و ۴۸ (۱۹۴۷/۱۱/۱۰ و ۱۹۴۸/۹/۶) و قصیده «إلی تلمیذ» در شماره ۸ (۱۹۴۷/۹/۲۶)، دیوان «للأطفال» و کتاب «کنوزنا» در نسخه‌های خطی. (ناصر، ۱۹۸۵: ۶۷۷)

سحنون شاعری با عاطفه آتشین و مضامین مختلف شعری است که در قالب سبکی زیبا و خیال‌انگیز مشاهدات و وقایع رخ داده در روزگار استعمار الجزایر را به تصویر کشیده است. شاعر با توجه به شرایط فردی و اجتماعی زمانه خود، بخش عمده شعرش را آمیخته با غصه، حسرت و دلتنگی برای وطن و آزادی آن نموده است. طبیعت جایگاه خاصی در به تصویر کشیدن افکار و اندیشه‌های آزادی‌خواهانه سحنون دارد لذا اشعار او دارای لطیف‌ترین درون‌مایه‌ها و مفاهیم رماتیکی و اجتماعی است. نوستالژی وطن و حس دلتنگی برای آن و در نهایت غم و اندوه همراه با شادی و امید از بارزترین موارد مضامین شعری سراینده است. «سحنون در مسیر آزادی وطن خویش از دست فرانسویان استعمارگر، به مبارزه پرداخت و جایگاه والا در میان مردم الجزایر کسب نمود. فرانسویان نیز از موقعیت سحنون در جامعه آگاه بودند، لذا در صدد برآمدند تا او را ابزاری برای دور کردن مردم از قیام‌ها و شورش‌ها قرار دهند، اما سحنون نپذیرفت که در نهایت به به زندانی شدن وی در سال (۱۹۵۶) منجر شد. وی پس از سه سال به کمک دوستان هم‌کیش خود از زندان گریخت و به «باتنه» در شرق الجزایر و سپس «سطیف» رفت و از ترس تهدیدهای جاسوسان فرانسوی پنهان شد. پس از استقلال الجزایر به فعالیت‌های سیاسی خود ادامه داد و همواره در راستای اصلاحات کوشید و به انجمن علمای مسلمان الجزایر پیوست و همچنین انجمن دعوت اسلامی در الجزائر را در سال (۱۹۸۹) تأسیس کرد.» (زغینه، ۱۹۸۹: ۲۸۵-۱۸۶) این حادثه - زندانی شدن وی-، فصلی تازه را در مجموعه شعری وی گشود؛ فصلی با عنوان حبسیات. شاعر در جلد نخست دیوان خود در قالب قصایدی پراکنده و در جلد دوم دیوان در مجموعه قصایدی با عنوان «قصائد من السجن» به شرح اسارت و ترسیم روزهای طاقت‌فرسایی که در زندان سپری کرده پرداخته است.

بند دوم: تحلیل محتوایی زندان‌نامه‌های احمد سحنون

تردیدی نیست که «محیط و شرایط آن، تأثیری به‌سزا در روح و اندیشه و حتی جسم انسان دارد. بر این اساس، روشن است که زندان و شرایط خاص آن نیز پاسخ ویژه خود را می‌طلبد و چون ادیبان و شاعران از جمله حساس‌ترین افراد جامعه بوده‌اند، بیش از دیگران در معرض عوامل محیطی قرار داشته‌اند؛ بنابراین بدیهی است که محصول ادبی دوران حبس آنها با گفته‌ها و سروده‌های دیگر سال‌ها تفاوت‌های بسیار داشته باشد که بخشی از این تفاوت‌ها به «مضامین» مربوط می‌شود.» (سلیمانی، ۱۳۹۰: ۸۸) «مضامین ادب زندان در حقیقت داستان رنج و فریاد استغاثه انسان‌هایی است که به دست هم‌نوعان خود

از یار و دیار جدا شده‌اند و در میان دیوارهای زندان‌ها به خواری و ذلت از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم شده‌اند. این ویژگی موضوعی سبب شده است که ادب زندان در قلب ادبیات زنده و ارزشمند انسانی قرار گیرد.» (آباد، ۱۳۸۰: ۱۳۷) از آنجا که احمد سحنون سال‌هایی از عمر خویش را در زندان سپری کرده است، لذا در ادامه تحت چندین عنوان به بررسی مضامین حبسیات سحنون پرداخته می‌شود.

• زندان و طبیعت

بسیاری از شاعران حبسیه‌سرا به سبب روح شاعرانه و لطیفی که دارند برای رهایی از قفس زندان به دل طبیعت پناه می‌برند. بهار، تابستان، پاییز و زمستان نیز برای سحنون معنایی خاص دارند. بهار که مصادف است با شکفته شدن گل‌ها و تولّد دوباره طبیعت، شاعر را به یاد دوران آزادی خویش می‌اندازد و از اینکه نمی‌تواند زیبایی گل و بوستان و پرواز پرندگان را مشاهده کند، ملول و ناراحت می‌شود. وی دو بهار زندگی خویش را در زندان تجربه کرده است؛ لذا در دو قصیده «ربیع السجن ۱» و «ربیع السجن ۲» دلتنگی‌ها و حسرت ندیدن جان گرفتن دوباره طبیعت را چنین به تصویر کشیده است:

۱. جاء فصل الربيع يختال عجباً وأنا لا أرى جمال الربيعِ

۲. أنا في البيت لا أرى غير بيتي جعلوه سجنى ولا من شفيعِ

۳. لا أرى الروض حافلاً بالأزاهير ولا النهر فى خيرٍ بدیعِ

(سحنون، ۲۰۰۷: ۱۷/۲)

۱. فصل بهار با غرور و شیفگی آمد، اما من نمی‌توانم زیبایی بهار را ببینم.

۲. من در خانه هستم و جز آن منظره‌ای را نمی‌بینم، این خانه زندان من است و کسی نیست که مرا شفاعت کند

۳. بوستان پر از گل و شرشر رود را نمی‌بینم.

۱. أنا الطائر المحبوس فى القفص الذى أعدّ لكى يبقى مدى الدهر سكناه

۲. وما ذنبه إلا رخامةٌ صوته

أيجزى بشر من يك الخير مأناه؟

۳. وذا مثل الداعى إلى الخير لا يرى

معيناً عليه بل يُحارب مسعا

(سحنون، ۲۰۰۷: ۱۸/۲)

۱. من پرنده زندانی در قفسی هستم که برای آنکه روزگارانی را در این قفس سپری کند آماده شده است.

۲. پرنده‌ای که گاهی جز صدایی نازکی ندارد. آیا کسی که مقرون خیر است، پاداشش شر است؟

۳. و این پرنده مانند کسی است که به خیر و نیکی فرامی‌خواند که نه تنها جایگاهی برایش نیست بلکه با تلاشش نیز محاربه می‌شود.

سحنون از بهار، گل و بوستان، رود و صدای دلنواز آن و پرنده‌ای سخن می‌گوید که زیبایی و آزادی را با خود به ارمغان می‌آورد اما شاعر از دیدن آنها بی‌نصیب است؛ زیرا در قفس زندان محبوس و چشمانش از دیدن هرگونه زیبایی محروم است. او سپس در قصیده «مَقْدَم الصَّيْف» به ادامه سخن درباره این محرومیت‌ها در فصل بعد یعنی تابستان می‌پردازد. فصلی که شاعر همچنان از استشمام موهبت‌ها و زیبایی‌های آن محروم است:

۱. تتوالى الفصول فصلاً ففصلاً

وأنا قد فصلت عنهنّ فصلاً

۲. لا أرى جنّة الرّبيع ولكن

بجحيم الحرمان والبعد أصلى

۳. وأتى اليوم موكب الصيف لكن

لا أرى حسنة كما كنت قبلاً

(سحنون، ۲۰۰۷: ۱۹/۲)

۱. فصل‌ها یکی پس از دیگری می‌گذرند و بین من و آنها جدایی است.

۲. بهشت بهار را نمی‌بینم، اما من در آتش دوری و فراق می‌سوزم.

۳. امروز، قافلهٔ تابستان آمد اما من همچون گذشته زیبایی‌اش را نمی‌بینم.]

سحنون در لابه‌لای بیان محرومیت خویش از لمس فصل پاییز، حکومت را مورد خطاب قرار می‌دهد و از چرایی به زندان افکنده‌شدنش می‌پرسد:

۱. قلتُ ماذا أذنبت حتى ألقى

ما يلاقيه مذب ساء فعلا

۲. هل سرقته أو هل قتلت عظيمًا؟

خبرونی فإتني ازددت جهلا

۳. قيل لي: قد نصحت والنصح ذنبٌ

عندنا يستحق أهله قتلا!!!

(سحنون، ۲۰۰۷: ۱۹/۲)

[۱. گفتم: چه گناهی مرتکب شده‌ام که همچون گناهکاری که عمل زشتی مرتکب شده، با من رفتار می‌شود.

۲. آیا دزدی یا قتل بزرگی مرتکب شده‌ام؟ - اگر چنین است - مرا مطلع سازید که من بی‌خبرم.

۳. به من گفتند: تو پند داده‌ای و پنددهندگان گناهکارند و نزد ما محکوم به مرگ هستند.]

سحنون به فصل خزان می‌رسد و از حبس و محرومیت دیدن زیبایی‌های الجزایر در این فصل سخن می‌گوید و پیشینه حکومتی الجزایر را که بر دوش ادیبان و شاعران بنا گشته را ترسیم و به آن می‌بالد:

۱. الخريف قد استهل وما زلتُ

بیستی رهین حکم جائر

۲. أسأبقى مدى الحياة سجين البيت

لا أجتلي جمال "الجزائر"؟

۳. وأنامن بُنائتها ومربّي

نشئها البرّ من أديب وشاعر

۴. كيف لا يسكن البلاد بنوها

من أقاموا لها عظيم المفاخر

۵. وبها يسكن الألى حاربوا

أمجادها ومحرّريها الأكابر

(سخن، ۲۰۰۷: ۲۰/۲)

۱. پاییز فرارسید و من در خانه‌ام همواره گروگان حکومت ظالم هستم.

۲. آیا من باید تمام زندگی‌ام را در زندان خانه، بدون آنکه زیبایی الجزایر را ببینم، سپری کنم؟

۳. و حال آنکه من از بانیان و آبادکنندگان الجزایر هستم. نیکی ادیب و شاعر است که الجزایر را بنا نهاده است.

۴. چگونه است که فرزندان این مرز و بوم که فخر و بزرگی برای آن رقم زده‌اند، در این سرزمین نیستند

۵. و-در مقابل- کسانی که با فخر و بزرگی و آزادی‌خواهان این سرزمین می‌جنگند، در آن ساکن هستند؟]

سخن در نهایت از زمستان سردی سخن می‌گوید که حتی اسکندر و قوم مغول تاب آن را ندارند؛ سخن که «دوران حبس خود را در بازداشتگاه «بوسوی» واقع در جنوب «سیدی بلعباس» از حوزه تلاغ، سپری کرد» (عزوی، ۱۹۹۶: ۲۲) از سپاه برف زمستان می‌گوید که زندانیان با آن مواجه شدند:

۱. جاء الشتاء بجيش من رزايه
۲. جاء الشتاء إلى جمع ضعيف من
۳. جاء الشتاء بجيش لا يقوم له
- تکاد تنفذ من غيض حنايه
- الأسرى ليغدو سريعاً من ضحايه
- "أسکندر" و جيوش التتر تخشاه

(سخن، ۲۰۰۷: ۱۵۴/۱)

۱. زمستان با سپاهی از مشکلات آمد

۲. زمستان به سوی جمع اسیران ناتوان آمد تا قریانیانی بگیرد

۳. زمستان با سپاهی آمد که حتی اسکندر و قوم مغول را توان رویارویی با آن را نیست.

• بدخواهی دشمنان و ناپایداری عهد دوستان

حضور سیاسی شاعر در انجمن‌های آزادی‌خواهانه و مبارزه با اشغالگران و حامیان آنها، دشمنان بسیاری را برای او فراهم آورده بود. لذا شاعر بخشی از دیوان خود را به ذکر تلاش فتنه‌گران، بدخواهان و دشمنانی اختصاص می‌دهد که اسباب زندانی شدن وی را فراهم ساختند. او همچنین از ناپایداری عهد دوستان و خیانت آنها سخن می‌گوید:

أَذَاهُ فِينَا وَیَنْفُثُ سُمَّهُ أَيْ سَاعٍ بَفْتَنَةٍ جَاءَ كِي يُلْقِي

(سخن، ۲۰۰۷: ۱۳/۲)

[کدام فتنه‌گر تلاش کرد که ما را آزار رساند و زهرش را بریزد؟]

وجاهرت بعدوانی

۱. علام کفرت إحسانی

وَقَاتِلْتُ مَعَ الْجَانِي

۲. وحرّضت علی قتلی

الْوُشَاةُ لِنَسْفِ بَنِيَان!!

۳. وما أَسْرَعَ مَسْعَاءَ

(سخن، ۲۰۰۷: ۲۲/۲)

۱. چرا لطف و نیکی مرا نادیده انگاشتی و دشمنی پیشه کردی

۲. و به کشتن من ترغیب نمودی و با جنایتکار همدست شدی

۳. و چقدر سخن چینی سخن‌چینان برای نابودی پایه و اساس [این کشور] سریع است.]

شاعر در قصیده «أَتَظْلَمُنِي وَأَنْتَ أَخِي» از بی‌وفایی دوستان و نزدیکانی سخن می‌گوید که روزگاری با وی پیوند رفاقت بسته بودند و اکنون از شکست او مسرور می‌شوند و با دشمنان شاعر پیمان یاری بسته‌اند؛ شاعر ضمن یادآوری عهد و پیمان گذشته، آنها را سرزنش می‌کند:

۱. أَتُظَلِّمُنِي وَأَنْتَ أَخِي الْمَرْجِيُّ لَدَفْعِ مُلْمَأَةٍ وَهَجُومِ خُطْبٍ؟

۲. وَتَحْزَنُ إِنْ رَأَيْتَ سُرُورَ نَفْسِي وَتَفْرَحُ إِنْ شَعَرْتَ بِحُزْنِ قَلْبِي؟

۳. وَأَنْتَ تُعَذُّ مِنْ أَهْلِي وَحِزْبِي؟ وَكَيْفَ اخْتَرْتَ مَنْزِلَهُ الْأَعَادَى

۴. وَأَنْتَ صَدِيقُ عُمَرَى مِنْذُ كُنَّا وَحَلَفَ مُوَدَّتِي وَرَفِيقُ دَرْبِي؟

(سحنون، ۲۰۰۷: ۳۸/۲)

[۱] آیا با وجود آنکه تو به دید من برادری هستی که به هنگامه دور کردن مصیبت و هجمه مشکلات امید یاری اش را دارم، به من ستم می کنی؟

۲. و خوشحالی من، تو را محزون و غم من، تو را مسرور می سازد؟ چگونه توانستی دشمنان را برگزینی و حال آنکه تو از خانواده و هم کیشان من بودی؟/ و از قدیم الایام دوست عمر سپری شده من و پایبند به پیمان دوستی و رفیق شفیق من بودی؟]

شاعر در قصیده دیگری با عنوان «سأرحل» دنیایی را که در آن برادری و هم پیمانی نباشد را بی ارزش می داند:

۱. وَأَيْنَ أَرَى صَفْوَ الْحَيَاءِ وَهَذِهِ نَفُوسُ صَحَابِي مَا رَأَيْتُ صَفَاءَهَا؟

۲. إِتَّخَذْتُ صَحَابًا أَسْتَعِينُ بِرَأْيِهِمْ عَلَى هَذِهِ الدُّنْيَا فَكَانُوا بَلَاءَهَا

۳. أَخُ إِنْ لَقِينَاهُ نَسِينَا عَنَاءَهَا وَلاَ خَيْرَ فِى الدُّنْيَا إِذَا لَمْ يَكُنْ بِهَا

(سحنون، ۲۰۰۷: ۳۹/۲)

[۱] و زلالی و یکرنگی زندگی را کجا ببابیم، آنگاه که در جان و سرشت یاران من یکرنگی نیست؟

۲. یارانی را برگزیدم تا در برابر [حوادث] این دنیا از اندیشه آنها یاری جویم اما خود بلا و مصیبت گشتند

۳. در این دنیایی که در آن برادر و یابوری نیست که با دیدن او رنج و سختی دنیا را فراموش کنیم، هیچ خیری نیست.

• جهالت ملت

سحنون ملّتی را که ریشه در گذشته‌ای با علم و درایت دارد و اکنون در دام گمراهی افتاده است و افراد اندیشمند را به پوشاندن حق و افکار آزادی‌خواهانه تشویق می‌کنند، سرزنش می‌کند و ضمن یادآوری پیشینه درخشان ملّت، خواسته آنان را ننگ و عار می‌شمرد:

۱. لماذا يشيعُ الظلمُ في أُمَّةِ العدلِ؟ وكيف يضيغُ الفضلُ في منبعِ الفضلِ؟

۲. ونحنُ منارُ العلمِ ماذا أصابنا؟

۳. لذلك سادَ الشرُّ واستفحل الأذى

(سحنون، ۲۰۰۷: ۲/۶۷)

[چرا ظلم و ستم در میان ملّتی که به عدالت شهره هستند، جولان می‌دهد؟ چگونه است که فضل و بزرگی در میان ملّتی که خود سرچشمه بزرگی هستند، رخت بر بست

۲. بر سر ما که گلدسته علم و دانش هستیم، چه آمده است؟ که اکنون ضرب المثل سبک‌سری و نادانی شدیم!!

۳. بنابراین شر و بدبختی بر ما سایه افکند و آزار و اذیت تنومند شد و دین بزرگی‌ها و فضایل بدون سرپرست و حامی ماند.

۱. علامَ يريدُ الناسُ إخفاءَ أفكارِی؟

۲. ولستُ بذی وجهین فی الناسِ إنّما

۳. وما لی جلدٌ غیر جلدی وإنّما

إعارةٌ جلد غیر جلدی من العارِ

مصیرُ ذوی الوجهین حتماً إلى النارِ

والباسُ ثوبٍ مستعارٍ لأشعاری؟

(سخنون، ۲۰۰۷: ۲/۶۷)

۱. چرا مردم می‌خواهند اندیشه‌هایم را پنهان سازم؟ و لباس عاریتی بر اشعارم بپوشانم؟
۲. من در میان مردم دوچهره نیستم که دورویان ره به آتش می‌برند.
۳. من پوستینی جر پوستین خویش ندارم که عاریت گرفتن نقاب دیگری ننگ و عار است.

• شکوایه‌ها

شکوه و گلایه از زمانه‌ای که در آن حاکمی ستمگر حکومت می‌کند و مردم در برابر ظلم او سکوت نموده و حکم الهی را فراموش کرده‌اند و نبود پیشوا و رهبری که مردم را بیدار سازد و به قیام و جنبش فراخواند، از جمله مضامینی است که شاعر دست‌مایه شعری خویش قرار داده است:

۱. وَكَيْفَ نَسْعُدُ فِي دُنْيَا يَدَاسُ بِهَا شَرَعَ الْإِلَهِ، فَلَا نَاهٍ وَلَا شَاكٍ
۲. لَا شَيْءَ يَسْعُدُ دُنْيَانَا سِوَى عَمَلٍ بِشَرْعَةِ اللَّهِ فِي وَعَى وَإِدْرَاكِ

(سخنون، ۲۰۰۷: ۲/۴۵)

۱. چگونه در نیایی که در آن شریعت الهی پایمال می‌شود و هیچ نهی‌کننده و معترضی نیست، سعادت‌مند می‌شویم؟

۲. هیچ چیز جز عمل به شریعت الهی با آگاهی و علم به آن دنیای ما را خوشبخت نمی‌کند.

۱. وَالنَّاسُ قَدْ أَمْسُوا قَطِيعًا بَلَا رَاعِ فَلَا مِنْ مَرْتَدٍ أَوْ نَصِيحِ
۲. قَدْ فَقَدُوا مَا وَهَبَ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ وَتَمْيِيزٍ وَعَقْلٍ صَحِيحِ

(سخنون، ۲۰۰۷: ۲/۶۹)

۱. مردم گله بدون چوپان شده‌اند که راهنما و نصیحت‌کننده‌ای ندارند.

۲. آنها اخلاق، خرد و بینش تمییز حق از باطل را که خداوند به آنها ارزانی داشته است، از دست داده‌اند.]

۱. إلی الله أشکو ما تقاسیه أمتی
وما هی فیهِ من همومٍ وأحزانٍ
 ۲. فذا عالمٌ قد باع بالفلسی دینه
وذا حاکم من غیر عدلٍ وإحسانٍ
 ۳. وهل طائرٌ دونَ الجناحین طائرٌ
وهل هو یعلو دونَ ما طیران؟
- (سحنون، ۲۰۰۷: ۷۵/۲)

[۱. از رنج و سختی و غم و اندوهی که ملت من با آنها دست و پنجه نرم می‌کنند، به خداوند شکایت می‌برم.

۲. یک‌سوی عالمی است که به اندک پولی دینش را می‌فروشد و از دیگر سوی حاکمی است به دور از عدالت و نیکی.

۳. آیا پرندۀ بدون بال پرنده است و می‌تواند بدون بال پرواز کند؟]

• مرگ با عزّت به از زندگی با ذلّت

برای شاعری همچون سحنون که مبارزات خویش را با اعتقادات دینی پیوند زده است، زندگی در جامعه‌ای که در آن باید در برابر استعمارگران سر تسلیم فرود آورد و تن به خواری و ذلّت داد، غیر قابل تحمل است؛ لذا مرگ را بر چنین زیستنی ترجیح می‌دهد:

۱. قلت: إنی أريد موتاً لأتی
عفت عیشا به أخرج ذلّاً!!
 ۲. والحياء فی ظلّ حکم بلا عدلٍ
هی الموت بل أری الموت أولى
- (سحنون، ۲۰۰۷: ۱۹/۲)

[۱. گفتم: من می‌خواهم بمیرم؛ زیرا زندگی‌ای که در آن خواری و ذلّت را بچشم نمی‌خواهم

۲. زندگی‌ای که در سایه حکومتی به دور از عدالت باشد مرگ است و حتی من مرگ را از آن برتر می‌بینم.

۱. وهل الناسُ غير عرضٍ ودین؟
فهما الأصل فی جمیع المزايا
 ۲. والحياءُ بلا مزايا هي الموتُ
الذی ذونه جمیع الرّزايا
 ۳. والمزايا الإنسان لم يبقَ منها
بعد موت الأحرار إلّا بقايا
- (سحنون، ۲۰۰۷: ۴۸/۲)

۱. آیا آدمی جز آبرو و دین است؟ این دو اساس همه مزیت‌ها است
۲. و زندگی بدون مزیت‌ها مرگ است و جز آنها همه چیز مصیبت است.
۳. از مزیت آدمی پس از مرگ آزادگان جز پس مانده‌ای چیزی باقی نیست.

* غم و اندوه

سحنون مانند هر زندانی در بند دیگری که روح بلند پرواز وی توانایی ماندن در زندان را ندارد، همیشه فریاد ناله و فغان سر داده و غم و اندوه فراوان خود را با تعبیرهای مختلفی به تصویر می‌کشد.

الف. غم تباه شدن عمر

۱. یضیعُ العُمُرُ أَكثَرُهُ هَبَاءً
وَنَغْفُلُ عَنْ نَهَائِتِنَا غَبَاءً
۲. نَشِيعُ مِيتًا فِي كُلِّ يَوْمٍ
وَنَلْقَى الْمَوْتَ صُبْحًا أَوْ مَسَاءً
۳. وَنَأْمَلُ فَوْقَ مَا نَحْيَا وَنَبْقَى
كَأَنَّ النَّاسَ قَدْ مُنَحُوا الْبَقَاءَ
۴. وَلَكِنَّ الْحَيَاءَ لَهَا انْتِهَاءً
وَنَنْسَى أَنَّ لِلْعُمُرِ انْتِهَاءً

(سحنون، ۲۰۰۷: ۵۶/۲)

۱. عمر همچون غباری پراکنده شده در هوا تباه شد و از سرانجام بر باد رفته خویشتن بی‌خبریم.
۲. هر روز مرده‌ای را به خاک می‌سپاریم و صبح و شام مرگ را به چشم خود می‌بینیم.
۳. ورای زیستن و ماندن می‌اندیشیم؛ گویی آدمی را ماندنی همیشگی است.
۴. اما زندگی را پایانی است و ما فراموش می‌کنیم که عمر را پایانی است.

• عدم آرامش در زندان

- | | |
|----------------------------------|-------------------------|
| ۱. كنت أرجو الفراغ في الوقت حتى | یتأتی للفکر جمع الالهی |
| ۲. فإذا بی فی السّجن أظفر بالوقت | ولكن بلا فراغ البال |
| ۳. لا یفید الفراغ فی الوقت إن لم | یفرغ البال من أسی ونکال |
| ۴. فمتی یجد المفکر یا رب | خلاصاً من خیبة الآمال؟ |

(سحنون، ۲۰۰۷: ۲۴/۲)

۱. دوست داشتیم به وقت آزادی دست یابیم تا برای اندیشه تمام مرواریدها را فراهم آورد.
۲. آنگاه که زندانی شدم به چنین زمانی دست یافتم اما آسودگی خاطر نداشتم.
۳. فراغتی که با غم و اندوه و مصائب همراه باشد، بی‌فایده است
۴. پروردگارا! اندیشمند چه زمانی از آرزوهای نافرجام رهایی می‌یابد؟

• پناهگاه‌های شاعر

الف. ایمان

در تمام حبسیات سخنون، رگه‌هایی از مسایل اعتقادی مشهود است. وی دین و اخلاق‌مداری را معیار کمال بشریت می‌داند و ضمن آنکه آن را هم‌پای عقلانیت می‌خواند، ایمان را ریسمانی برای رهایی از اندوها می‌داند:

۱. الذین و والإیمان والخلق الکريم

فی هذه الدنيا هي الكنز العظيم

۲. هدی الثلاثُ أساسُ کلّ سعادة

فإذا عذمتها فدنیانا جحیم

(سخنون، ۲۰۰۷: ۶۲/۲)

[۱. در دنیا، دین، ایمان و اخلاق نیکو گنج‌های بزرگی هستند.

۲. این سه اساس هر خوشبختی هستند و آنگاه که آنها را از دست دهیم دنیايمان جهنم خواهد بود.]

إنما هذه الحياهُ كفاحُ

والسلاحُ بها هو الإيمانُ

(سخنون، ۲۰۰۷: ۴۱/۲)

[این زندگی صحنه مبارزه است و در این عرصه ایمان، سلاح آدمی است.]

لولا یدُ الإيمان تنقذنا من الأحزان

هذت عزمنا الأحزان

(سخنون، ۲۰۰۷: ۶۶/۲)

[اگر دست ایمان نبود و ما را از اندوه رهایی نمی‌بخشید، غم و اندوه‌ها اراده ما را نابود می‌کرد.]

ب. التجاء به قرآن

شاعر در تنهایی و لحظات سخت و طاقت‌فرسای زندان به قرآن پناه می‌برد و آن را روزنهٔ امید و رهایی از ترس فضای حاکم می‌داند:

۱. لجأت إلى القرآن في وحشة السجن فلا نور كالقرآن في ظلمة الحزن

۲. وإن كلام الله يشفي نفوسنا لدى الخوف والبأساء بالأنس والأمن

(سخن، ۲۰۰۷: ۲۷/۲)

۱. در تنهایی زندان به قرآن پناه بردم. در تاریکی اندوه هیچ نوری همچون قرآن نیست.

۲. کلام خداوند به هنگام ترس و سختی جان‌های ما را با محبت و امنیت شفا می‌بخشد]

ج. صبر

صبر بر سختی‌ها، دیگر مضمونی است که شاعر همواره بر آن تأکید دارد. صبر در باور سخنون ابزاری است برای رهیافت به خواسته‌ها؛ لذا آن را اساس و معیار سنجش قدرت و توان آدمی می‌داند:

۱. الصبر للذين الحنيف أساس وعليه أقدار الرجال تُقاسُ

۲. من كان ذا صبر ينل ما يشتهي أو لا فإن نصيبه الإفلاسُ

(سخن، ۲۰۰۷: ۲۶/۲)

۱. صبر در راه دین اسلام، پایه و اساسی است که توان مردان با آن سنجیده می‌شود.

۲. انسان صبور به خواسته‌هایش می‌رسد و انسان ناشکیبا مفلس و بیچاره است.]

د. امید

هر چند حضور در فضای غبارآلود زندان و به دور از ارزش‌های انسانی از جمله لحظاتی است که شاعر در آن احساس غم و یأس می‌کند اما در مقابل امید به آینده‌ای روشن و منجی نجات‌بخش نقطه شادی و امید هنرمند است:

أخی لا تکن من رحمۃ الله یائساً وکن باسمائِین کانَ دهرک عابساً

(سحنون، ۲۰۰۷: ۴۳/۲)

[ای برادرم، از رحمت خداوند ناامید مشو و هرچند روزگارت ترشرو بود، تو بخند.]

أَلِ الرَّجَاءِ إِلَى النَّجَاحِ وَاسْتَسْلِمِ الْيَأْسُ لِلْفَشَلِ

(سحنون، ۲۰۰۷: ۴۴/۲)

[پایان امید پیروزی است، اما ناامیدی ره به شکست دارد.]

ه. فراموشی

فراموش کردن موهبتی است که خداوند به بشر ارزانی داشته است. اگر این نعمت نبود انسان در حصار غم می‌ماند و خود را پیر شده از رنج‌ها می‌یافت. سحنون نیز فراموشی را می‌ستاید و آن را دستاویزی برای حرکت و ادامه راه می‌داند:

۱. لله فی کلّ شیءٍ حکمۃ عظمت لم تخف عن ذی فکر وإحساس

۲. کم یحمدُ الناسُ حِفْظَ وَذاکرۃ ولو دروا حمدوا التّسیان فی التّاسی

۳. لولا اللجوء إلى النسيان أسلمنا طول المعاناة والإرهاق لليأس

(سحنون، ۲۰۰۷: ۳۴/۲)

[۱] در هر رویدادی حکمتی است بزرگ که از دایره اندیشه و احساس - بشریت - مخفی است.

۲. مردم، چه بسیار افرادی را که خاطرات را در ذهن می‌سپارند، می‌ستایند و حال آنکه اگر - نعمت موجود - در شخص فراموش‌کننده را می‌دانستند، فراموشی را می‌ستودند.

۳. اگر فراموشی نبود، رنج‌ها و درماندگی‌های طاقت‌فرسا ما را تسلیم ناامیدی می‌کرد.

• علم و آگاهی

در ترغیب سحنون به علم آموزی و آزمند بودن وی به یادگیری و مطالعه از یکسوی شغل معلمی در مدرسه و از دیگر سوی فعالیت‌های سیاسی وی در عرصه جامعه دخیل بوده‌اند. سحنون نبود علم را سبب گسترش فساد در جامعه و علم‌آموزی را سبب سیادت مسلمانان می‌داند:

۱. قَلَّةُ الْفَهْمِ أَثْمَرَتْ كَثْرَةَ الشَّرِّ وَعَاثَتْ فِي الْمُسْلِمِينَ فُسَادًا

۲. فَإِذَا مَا أُرِدْتَ بَنِيَانٌ مَجْدَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ أَسْهُ وَالْعِمَادَ

۳. إِنَّمَا الْمُسْلِمُونَ كَانُوا بِمَا نَالُوا مِنَ الْعِلْمِ وَالْهَدْيِ أَسْيَادًا

(سحنون، ۲۰۰۷: ۴۸/۲)

[۱] کمی دانش مصادف است با زیادی شر و بدی و فساد در میان مسلمانان.

۲. آنگاه که خواستی مجد را بنا گذاری، دانش را پایه و ستون آن قرار ده.

۳. مسلمانان به کمک دانش و هدایت به سروری و سیادت رسیده‌اند.

• نهی از غروب‌زدگی

در روزگار حضور استعمارگران فرانسوی در الجزایر بسیاری به بیماری غریزدگی مبتلا گشتند و فریب خدعه‌های غریبان را خوردند. سخنون به تأثیر غربی‌ها بر فکر و اندیشه برخی از مردمان سرزمین خود اشاره می‌کند و تقلید از آداب و اخلاق غریبان را موجب بیماری اخلاق ملت الجزایر بر می‌شمرد:

۱. مَرَضَتِ أَخْلَاقُنَا مَذَّ تَبِعَتْ
أُمَّةُ الْأَخْلَاقِ أَخْلَاقَ سَوَاهَا
 ۲. إِنَّ أَخْلَاقاً نَمَتْ فِي ظِلِّهَا
عِزَّةُ الْإِسْلَامِ فَاقَتْ مَا عَدَاهَا
 ۳. أُمَّتِي يَا أُمَّةَ الْقُرْآنِ يَا
أُمَّةَ الْإِسْلَامِ يَا أُمَّةَ طَاهَا!
 ۴. احْفَظِي أَخْلَاقَكَ الْغَرَائِثِ
قَدْ هَدَى كُلَّ بَنَى الدُّنْيَا سَنَاهَا
- (سخنون، ۲۰۰۷: ۵۱/۲)

[۱]. آنگاه که اُمّتی ما که به اخلاق و فضایل شهره است، اخلاق ملل دیگر را پیروی کرد، اخلاق و منش ما بیمار گشت.

۲. اخلاقی که در سایه‌سار آن عزّت و مجد اسلام رشد یافت، بر سایر اخلاق‌ها برتری دارد.

۳. مَلّت من، ای اُمّت قرآن، ای اُمّت اسلام، ای اُمّت طه.

۴. اخلاق بزرگ و شریفی را که تمام آدمیان به نور آن هدایت یافته‌اند، نگه دار.

- إِنَّ الْمَقْلَدَ مِيتٌ
قَبْلَ الْمَمَاتِ بِلَا حَرَاکِ
- (سخنون، ۲۰۰۷: ۵۸/۲)

[تقلیدکننده پیش از مرگ، مرده متحرک است].

● مَذَمَّتْ دُنْيَا

دنیا و متعلقاتش در چشم شاعری مبارز مسلمانی که جهاد در راه خدا را ارزش و مرگ را به زندگی خالی از عزت می‌داند، وسیله‌ای بیش برای آزمودن انسان نیست. لذا بر آن پشت می‌کند و مردم را از فتنه‌های آن بیم می‌دهد:

۱. دُنیا تَجَرُّ إِلَى الْهَلَاکِ
ما من مشاکلها فکاک
 ۲. لَا یَسْلَمُ الْمُتَعَلِّقُونَ
بِهَا وَلَوْ بَلَّغُوا السَّمَاکِ
 ۳. الْمَالُ فِیْهَا فَتْنَةٌ
وَالْأَقْرَبُونَ هُمْ الشَّرَاکِ
- (سحنون، ۲۰۰۷: ۵۸/۲)

[۱. دنیا به سوی هلاکت و نابودی می‌برد و از مشکلاتش رهایی نیست. ۲. کسانی که به آن وابسته شده‌اند ۳. مال و دارایی آزمایش است و نزدیکان دام‌های آن هستند.]

۱. تَبًّا لِّدُنْیَا یَسُوذُ الْجَاهِلُونَ بِهَا
وِیَحْکُمُ النَّاسُ ظُلُمًا وَضَلَالًا
 ۲. لَا صَدَقَ فِیْهَا وَلَا دِینَ وَلَا خَلْقَ
وَکَیْفَ یَحْلُمُ بِالْعِلَیَاءِ جُهَالًا؟
 ۳. وَصَاحِبُ الدِّینِ مَبْذُورٌ وَمَحْتَقَرٌ
وَالْعَالَمُ الْحَرَّ قَدْ ضَاقَتْ بِهِ الْحَالُ
- (سحنون، ۲۰۰۷: ۵۹/۲)

- [۱. لعنت به دنیایی که در آن نابخردان سیادت می‌کنند. وای بر شما که مردم گمراه و کژرو هستند.
۲. نه راستی، نه دین و نه اخلاق در این دنیا وجود ندارد، چگونه سبک‌سران به بزرگی چشم دوخته‌اند
۳. دین‌داران نادیده و حقیر انگاشته می‌شوند و مجال برای اندیشمند آزادی‌خواه تنگ است.]

• تشویق به پایداری

سحنون با آمیختن سخنان خود با مفاهیم ارزشی اسلام، ملت را به مقاومت در برابر دشمنان فرامی‌خواند. وی با این اعتقاد که جهاد در راه وطن پایداری دین و دنیا را به همراه خواهد داشت، به مردم یادآور می‌شود که اندیشه بسته هیچ ثمری به دنبال نخواهد داشت:

۱. استقیم فالحياء لا تستقيم طالما أنت في الضلال مقيم
 ۲. استقيم لاتقم على الشر إن كنت حكيماً فالشر رأى سقيم
 ۳. استقيم إن تُرد مقاماً رفيعاً كيف يعطى الثمار فكر عقيم؟
- (سحنون، ۲۰۰۷: ۵۵/۲)

۱. پایداری کن، مادامی که تو در گمراهی هستی، زندگی ناپایدار است
۲. پایداری کن و بر شر و بدی نمان، اگر دانا باشی - می‌فهمی که - شر اندیشه نادرستی است.
۳. اگر جایگاه والایی را می‌خواهی، پایداری کن. اندیشه بسته چگونه میوه و ثمر می‌دهد؟

• دوری و یاد عزیزان

یکی از موضوعاتی که در حبسیات مطرح می‌شود دوری شاعر از عزیزان و زن و فرزند است؛ یاد خویشان و عزیزان در تنهایی قلب شاعر را به درد می‌آورد. یادآوری گذشته، همه عزیزان سحنون را یک به یک بر پرده ذهن او نقش می‌کند و کوهی از اندوه بر قلبش می‌نشانند و سیل اشک از دیده وی جاری می‌سازد؛ گاه به یاد پدر و مادرش می‌سراید و گاه در فراق فرزندان:

۱. حیاتک کلها کانت کفاحا مریراً قد جنیت به النجاحا
۲. فکنت أباً مثالیاً حکیماً به نلت السعادة والفلاحا
۳. حنانک کان فی بؤسی عزاء ورأیک کان فی لیلی صباحا

تواسینی وتنسینی الجراحا

۴. وبوم فقدت أمی کنت أمی

(سحنون، ۲۰۰۷: ۷۰/۱)

[۱]. تمام زندگی‌ات مبارزه‌ای تلخ بود که ثمره‌اش پیروزی بود.

۲. پدری نمونه و دانا بودی که به کمک تو به خوشبختی و رستگاری رسیدم.

۳. به هنگامه سختی مهربانی تو مایه آرامش من بود و دیدن تو در شب‌هایم روشنایی صبح را به ارمغان می‌آورد.

۴. آن روز که مادرم را از دست دادم مرا تسکین دادی و زخم مرا به فراموشی سپردی.]

لا خیر فی عیش بلا أولاد

۱. ما بین اولادی یقیم فؤادی

وغذاؤها فی غربتی وبعادی

۲. قد عشت ذکرکم نجی مشاعری

وننال بالتحریر کلّ مراد

۳. الله یرعاکم إلی أن نلتقی

(سحنون، ۲۰۰۷: ۶۹/۱)

[۱]. قلبم میان فرزندانم ساکن است.

۲. هیچ خیری در زندگی که خالی از فرزند است، نیست.

۲. با یاد و خاطره شما که نجات‌بخش احساسات من است، زیستم؛ در غربت و دوری، یاد تو احساسات مرا تغذیه می‌کند.

۳. خداوند شما را حفظ کند تا آنگاه که یکدیگر را می‌بینیم و به آزادی به همه خواسته‌هایمان می‌رسیم.]

• یاد وطن

بودن در حصار زندان، سبب احساس دلتنگی و غربت در شاعر آزادهٔ الجزایری گشته است. لذا، شاعر برای گریز از شرایط موجود به سرزمینی پناه می‌جوید که روزی برای او منبع آرامش و تسکین روح بوده است:

۱. كلُّ شيءٍ نسيته يا بلادی وتلاشت أطيافه من فؤادی

۲. غير ذكراك فهی تكمن فی قلبی كمون اللّظى بقلب الرّماذی

۳. وإذا ما الرّیاض أبدت حلاها قلت حسن من "الجزائر" بادِ

۴. وإذا صافح التّسیم جینی خلته هبّ من ریاض بلادی

(سحنون، ۲۰۰۷: ۹۲/۱)

[۱. ای وطنم، -در زندان- همه چیز را فراموش کردم و خیال‌ها در قلبم نابود شد.

۲. جز یاد تو که در قلب من پنهان است؛ همچون زبانهٔ آتش که در قلب خاکستر پنهان است.

۳. آنگاه که بوستان به گل مزین می‌شود، می‌گویم این زیبایی الجزایر است که رخ نموده است.

۴. آنگاه که رایحهٔ نسیم پیشانی‌ام را نوازش می‌کند، می‌پندارم که وزش بادی از بوستان وطنم است.]

گرچه سحنون در پس میله‌های آهنین زندان است اما حسّ شاعرانهٔ وی، او را از قید و بند حصار زندان رها می‌کند و به استشمام طبیعت الجزایر می‌پردازد. هر رایحهٔ دلنشینی که صورت شاعر را می‌نوازد، هوای دلپذیر وطن را برای او تداعی می‌کند. (قدور، ۲۰۰۷: ۱۳۱)

• رهایی از زندان

سحنون پیش از فرار از زندان از دوستانش که در زندان با آنها آشنا شده بود، خداحافظی کرد. وی در قصیدهٔ «وداعا ... وداعا» آنها را با چشم گریان مورد خطاب قرار می‌دهد:

۱. وداعاً وداعاً رفاقی الکرّام وداع أخ لایخون الذّمام

هدوء الفؤاد وطعم الوئام

۲. وداع أخ ذاق فی قریبکم

کأنی أساق لموت زؤام

۳. أودعکم داعم المقلتین

وإن کره الناس فیہ المقام

۴. رضیت عن السّجن من أجلکم

(سحنون، ۲۰۰۷: ۱۰۲/۱)

۱.] خداحافظ، خداحافظ ای دوستان بزرگوار من، برادری از شما خداحافظی می‌کند که به عهد و پیمان‌ش وفادار بود

۲. و در جوار شما آرامش قلب و طعم اتحاد را چشید.

۳. با چشمانی گریان از شما خداحافظی می‌کنم، گویی من

۴. به خاطر وجود شما از زندان خشنود بودم، هرچند آدمی از بودن در زندان ابا دارد.]

نتیجه گیری

احمد سحنون شاعر مبارز الجزایری که سه سال از عمر خود را در زندان سپری کرده و طعم اسارت را چشیده، لحظات سخت و طاقت فرسای دوران را با قدرت بیان ثبت نموده است. شاعر در دیوان خویش گاه به صورت پراکنده و گاه به صورت منسجم افکار شاعرانه و انقلابی خویش در زندان را به نظم کشیده است. زندگی در زندان، حسرت دیدن طبیعت زیبای الجزایر و سپری شدن عمر در پس میله‌های زندان، پرهیز از دنیا و متعلقاتش، نهی از غرب‌زدگی، تشویق به یادگیری و مطالعه و دین و اخلاق‌مداری، به فراموشی سپردن خاطرات تلخ، صبر بر سختی‌ها، پناه بردن به قرآن، شکوه و گلایه از زمانه‌ای که در آن ستمگر، حاکم است و پیشوا و رهبری برای قیام وجود ندارد و مردم به پوشاندن حق و افکار آزادی‌خواهانه فرامی‌خوانند، تصویر بدخواهی دشمنان و ناپایداری عهد دوستان، بیان غم و اندوه فراوان خود از یکسوی و از سوی دیگر امید به آینده‌ای روشن از جمله مضامین شعری حبسیات احمد سحنون است. نکته حایز اهمیت درباره شعر وی، نگرش دینی به مسایل پیرامون است. سحنون در جای جای



حبسیات خود آنگاه که از غم و اندوهش در حصار زندان و لحظات سخت آن سخن می گوید همواره ابیاتی را به نام خداوند و آیات شریفه قرآن آذین بندی نموده است.

منابع و مأخذ

الف. کتاب‌ها

- آباد، مرضیه (۱۳۸۰). حبسیه‌سرایی در ادب عربی از آغاز تا عصر حاضر. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- آزر، روبی (۱۳۶۵). تاریخ معاصر الجزایر. ترجمه منوچهر بیات مختاری. چاپ اول، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱). شعر بی نقاب، شعر بی دروغ. چاپ نهم. تهران: علی.
- سخنون، احمد (۲۰۰۷). دیوان الشیخ احمد سخنون. الطبعة الثانية. الجزایر: منشورات الحبر.
- عزوی، محمد الطاهر (۱۹۹۶). ذکریات المعتقلین. الجزایر: المتحف الوطنی للمجاهد.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۱). در گلستان خیال حافظ. تهران: بنیاد نیکوکاری نوربانی.
- ناصر، محمد (۱۹۸۵). الشعر الجزائری الحديث اتجاهاته وخصائصه الفنية (۱۹۲۵-۱۹۷۵). الطبعة الأولى. بیروت: دار الغرب الإسلامی.

ب. پایان نامه

- زغینه، محمد (۱۹۸۹). شعر السجون والمعتقلات فی الجزائر (۱۰۵۴-۱۹۶۲). معهد الآداب، باتنة. أطروحة الماجستير.
- قدور، سکیه (۲۰۰۷). الحبسیات فی الشعر العربی. أطروحة دكتوراه دولة فی الأدب العربی الحديث. تحت اشراف الدكتور لخضر عیکوس. جامعة منتوری - قسنطینه.

ج. مقالات

- زینی‌وند، تورج و صالحی، پیمان (۱۳۹۱). حبسیه‌سرایی در شعر عربی و فارسی (پژوهش تطبیقی: شعر ابوفراس و بهار). فصلنامه علمی- پژوهشی زبان و ادب فارسی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج. شماره ۱۱، سال چهارم. صص: ۲۹-۵۴.
- سلیمانی، زهرا (۱۳۹۰). بررسی مضامین مشترک در حبسیات ابوفراس حمدانی و مسعود سعد سلمان. مطالعات ادبیات تطبیقی، سال پنجم، شماره ۲۰. صص: ۸۳-۱۰۰.
- علوی، فریده و رضوان‌طلب، زینب (۱۳۹۲). «تحلیل جامعه‌شناختی جنگ استقلال الجزایر و بازتابی آن در آینه ادبیات». مطالعات سیاسی- اجتماعی جهان، دوره ۳، شماره ۳.

توجه داشته باشید: جهت چاپ مقالات خود در نشریات علمی و همایش های معتبر با (خانم دکتر جعفری) ۰۹۱۹۶۷۴۸۶۲۵ تماس بگیرید. گواهی نامه پذیرش و چاپ مقاله، کمتر از ۷۲ ساعت صادر می گردد.

**موسسه علمی و حقوقی قانون یار
برگزار می کند**



وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی کرمانشاه



موسسه
و امور ایرانگردان

**مصدور گواهی نامه معتبر
پذیرش و ارائه مقاله
(با اعتبار بر جسته و هولوگرام مخصوص)**



دانشگاه فرهنگیان



جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش و پرورش



پنجمین همایش علمی-پژوهشی

مطالعات علمی علوم انسانی در جهان اسلام

ارگان ها و سازمان های حامی معنوی برگزاری همایش (در استان کرمانشاه)
دانشگاه فرهنگیان - سازمان ارشاد اسلامی - آموزش و پرورش - بنیاد شهید، سازمان شهرداری و ...

www.Olomensani.ir **محورهای پذیرش مقالات** www.Ghanonyar.ir

تمام گرایش های رشته فقه، حقوق و علوم قضایی

علوم تربیتی، تکنولوژی آموزش و آموزش و پرورش

روانشناسی، علوم اجتماعی، علوم دینی و مذهبی

علوم اقتصادی، بانکی و تمام گرایش های مدیریت

مدیر اجرایی همایش
دکتر شهلا رضایی

دبیر علمی و مسئول همایش
دکتر بهنام اسدی

مکان و زمان برگزاری همایش
کرمانشاه - ۱۴۰۱/۱۲/۱۱

ایمیل رسمی همایش جهت دریافت مقالات پژوهشگران
OLOMENSANI@YAHOO.COM
ارسال مقاله از طریق واتس آپ، اینستاگرام، تلگرام، روبیکا به شماره ۰۹۱۰۰۶۳۶۰۰۲

دبیرخانه مرکزی موسسه قانون یار: تهران، میدان انقلاب، خیابان اردیبهشت، موسسه قانون یار ۰۵۲۶ - ۲۱۶۶۹۷۹۵۱۹
(در صورت طرح سوال درخصوص ارسال مقاله یا جذب در هیات علمی همایش با خانم دکتر قبادی تماس بگیرید. ۰۹۱۹۶۷۴۸۶۲۵)